

(سید احمد هاتف اصفهانی)

بقلم آقای میرزا عباسخان اقبال
فصل از دیوان هاتف ضمیمه سال چهارم هم ارمغان

۱ - مقدمه

در دوره سلطنت سلاطین صفوی بملی که اینجا مجال ذکر آنها نیست شعر فارسی بکلی از طراوت و جزالت افتاد و از سیاق کلام فصیح و بلیغ استادان قدیم بشکل عجیبی منحرف گردید. مضامین دلنشین و معانی رنگین که دست استادان سخن آنها را در زیباترین لباسها بجلوه آورده و در کمال رسائی و تمام اندامی بر کرسی قبول خاص و عام نشانده بودند متروک و مهجور شد و کسانی که لیاقت ایجاد نظایر آنها را نداشتند حتی از خواندن آنها و تتبع کلام سخن سرایان پیشین نیز خودداری کردند و گرد خیال بافیها و نازک کاریهایی که بسبک هندی مشهور شده و اولین بار بعضی نمونه ها از آنها در اشعار خواجه حافظ شیرازی و نزاری قهستانی و شعرای هم طبقه ایشان دیده می شود گردیدند. در عصر صفویه که بین ایران و هندوستان روابط بسیار برقرار بود و شعرا و فضلاي این دو مملکت بسر زمین یکدیگر رفت و آمد فراوان داشتند و سلاطین گورکانی هند نیز از نظم و نثر فارسی تشویق زیاد میکردند بسبک هندی قوت بسیار گرفت و شعرای این عصر و زمان کار دقت در ایجاد مضامین و معانی و استعانت از استعارات و مجازات و تخیلات دور از ذهن و فهم را بجائی کشاندند که اگرچه هنر ایشان در ابداع این معانی و آوردن آنها در قالب نظم از لحاظ سخن سازی و صنعتگری مورد اعجاب است ولی غالب گفته های این طبقه از شعرا حتی آنها که پیش بعضی از کبج طبعان جزء شاه بیت های نظم فارسی بشمار می آید ناپسند و در مقابل میزان ذوق سلیم بی وزن و مقدار و سست و خالی از هر گونه اعتبار است بطوریکه میتوان گفت که بعد از مولانا عبدالرحمن جامی که در سال ۸۹۸ فوت کرده و آخرین شاعر معتبر و مشهور قبل از دوره صفویه است تا دو قرن بعد شاعری دیگر که بتواند از جهت سلامت ترکیب کلام و سلاست الفاظ و جزالت مضمون و معنی در تاریخ ادبیات فارسی اسم و رسمی شایان پیدا کند بظهور نرسیده با آنکه در مدت این دو قرن هم عده گویندگان لاتعد و لانهی است و هم مقدار شعری که از ایشان باقیست. يك نظر بتذکره تقی الدین یانذکره های دیگر که در اواخر

عهد صفویه ترتیب داده شده هم فراوانی عدد این شعرا را که اکثر ایشان در زمره مجاهیل مانده‌اند و هم کثرت اشعار و رکاکت سخن غالب ایشانرا می‌رساند ، شاعری از شعرای این دوره که شاید تاکنون کسی اسم او را نشنیده و لااقل نام او را قابل سپردن بذهن ندانسته است **بنام غواصی یزدی** روزی بانصدیت شعر میگفته و تا قریب بس نود کار او همین بوده و چهل سال قبل از فوت خود می‌گفته :

ز شعرم آنچه حالا در حسابست هزار و نهصد و پنجه کتابست
این گوینده عدیم‌النظیر که بفول قائم‌مقام سلس‌القول داشته کتابهای روضه الشهداء و قصص‌الانبیا و تاریخ طبری و کلیله و دمنه و ذخیره خوارزمشاهی را بنظم آورده بوده و تقی‌الدین از تمام گفته های این شاعر نامراد فقط همین مطلع را قابل ضبط دانسته که میگوید :

گر نه هر دم ز سرکوی توام اشک برد عاشقیها کنم آنجا که فلک رشک برد
و همین یک بیت معرف مقام این گوینده پر گو میتواند شد. **زلالی خونساری** ملک‌الشعراى شاه عباس بزرگ پیاداش بیتی که در مدح حضرت امیرالمؤمنین علی گفته بود از شاه هموزن خود طلا یافت و آن این است :

اگر دشمن کشد ساغر و گر دوست بطق ابروی مردانه اوست (۱)
مقایسه این بیت بادویتی‌های عنصری و امیرالشعراء معزی که پیاداش آنها از سلطان محمود غزنوی و سلطان سنجر سلجوقی صلاتی در خور یافتند می‌رساند که بازار شعرگوئی و شعر شناسی در عصر صفوی تاچه پایه از رونق افتاده بوده است ؛ از اشعار زلالی است در وصف اسب :

ز جستن جستن او سایه در دشت جوزاغ آشیان گم کرده میگشت
و این شعرا حتی معاصرین او نیز در ایام حیاتش بی‌معنی میدانستند .

سعدی میگوید :

دلی چون شمع می‌باید که بر جانم بیخشاید که جزوی کس نمی‌بیند که میسوزد بیالینم
یکی از شعرای عهد صفوی گفته :

ز بس که مشق بمکتب بلاغری کرده تنش بکاغذ مسطر کشیده میماند

(۱) ظاهراً این بیت از میرزا (شانی) میباشد و ظلالاً هم او دریافت کرده - **وحید**

استاد فصاحت و بلاغت یعنی شیخ شیراز میگوید :

حذر کنید ز باران دیده سعدی که قطره سیل شود چون بیکدگر پیوست

از یکی از شعرای عصر صفوی است :

چندان گریم که کوچه ها گل گردد فی روید و ناله های زار آید ازو
حالا اگر کسی در مقابل سخنان سراپا لطف و معنی امثال سعدی گفته های سست و دل
برهم زن گویندگان عصر صفوی را می پسندد مختار است ولی بتصور نگارنده جمهور
اهل ذوق از قبول آنها تیری دارند و نقاد سلیم الطبع روزگار نیز همچنان که نام و
نشان آنها را از میان برده و روز بروز بر جلاء و صفای کلام گویندگانی نظیر سعدی و
حافظ میافزاید پایه و مقام آنها را سنجیده و بحق آنها را در بوته فراموشی
انداخته است.

در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری یعنی در اواخر دوره سلطنت افشاریه
نهضت بالنسبه مهمی در شعر فارسی شروع شد و با وجود خرابی موحشی که بحال
اصفهان در عهد استیلای افغانه راه یافت و آبادیهای آن ویران و مردم آن پراگنده
و بی سرو سامان گردیدند باز آن شهر مرکز این جنبش قرار گرفت و در عهد کریم خان زند
اهمیت شایانی پیدا کرد . بالینکه نه کریم خان مردی شعر طلب و شاعر پرور بود و نه
در اصفهان مقرر داشت و نه موجباتی سیاسی و اجتماعی بظاهر برای ایجاد این نهضت بنظر
میرسد . اصفهان کوفته و ویران مرکز نهضت جدیدی در راه نظم فارسی شد و این
نبود مگر بر اثر وجود دوسه تن مرد خوش قریحه صاحب ذوق که بصفای ذهن و
سلامت ذوق در موقعیکه دیگر راه ارتباط با محیط ادبی هندوستان مقطوع شده و سبک
هندی نیز بمنهای رکاکت و پستی خود رسیده بود خود را از زیر بار تقلید و استیلای
شعرای پیرو آن سبک و سلیقه بیرون کشیدند و دانستند که شاعر واقعی که از هر کس
بیشتر فریفته جمال صورت و کمال معنی میشود نمیتواند از نظاره هیئت های نامتناسب
الفاظ شعرای عهد صفوی و مطالعه کلام نارسای ایشان لذت ببرد . این چند تن
صافی قریحه بذوق سلیم در یافتند که میزان فصاحت و بلاغت سخن فارسی کلام استادان
قبل از دوره صفویه است و حد زیبایی و سخندانی را باید در گفته های ایشان جست ،
باینجهت از سبک معمول عهد خود که دنباله سبک دوره صفوی بود یکباره رو

برگرداندند و بتبع طرز و شیوه استادان مسلم پنج و شش قرن قبل پرداختند و در پیروی این راه اسلوب صحیح جمله بندی و ترکیب خوش کلام منظوم فارسی را بار دیگر معمول کردند و زاده های فکر و ذوق خویش را نیز در این قالب سالم ریختند ، شعر فارسی با اسلوب پسندیده قدیم برگشت و شیوه ناخوش هندی خوشبختانه متروک افتاد .

از کسانی که در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری طریقه فصحای قدیم را پیروی و احیا کرده و بشیوه شعرای همعصر خود پشت پا زده اند دو نفر از شعرای اصفهان از همه مشهورترند و این دو گوینده با ذوق در حقیقت معتبرترین پیشقدمان این نهضت ادبی اند :
اول سید محمد شعله متوفی سال ۱۱۶۰ (سال قتل نادرشاه) که بگفته صاحب آتشکده از متأخرین کسی از سید مشارالیه بطریقه فصحای متقدمین آشناتر نبوده .
دوم میرسیدعلی مشتاق متوفی سال ۱۱۷۱ که صاحب آتشکده در حق او میگوید :
 بعد از آنکه سلسله نظم سالها بود که بتصرفات نالایق متأخرین از هم گسیخته بسی و جهد مالا کلام او پیوند اصلاح یافته و اساس شاعری متأخرین را از هم فروریخته تمام بناهای نظم فصحای بلاغت شعار متقدمین را تجدید کرده . . و **میرزا محمد نصیر اصفهانی** متوفی سال ۱۱۹۱ را هم اگرچه از اطبا و حکما و فضیلا معتبر بوده و باین فضایل بیشتر شهرت داشته است تا بشعر بعلت روانی طبع و سلامت الفضا می توان تاحدی در ردیف دو هم شهری دیگر خود شعله و مشتاق آورد .

اما اهمیت میرسیدعلی مشتاق در ایجاد نهضت شعری جدید بیشتر است چه او در این راه جدی بلیغ داشت و در اصفهان انجمن شعرائی برای استقبال و تبع کلام اساتید قدیم ترتیب داده بود و شعرای تازه کار جوان شهر خود را با اختیار این سیره پسندیده تشویق و راهنمایی میکرد و بر اثر همین هدایت وسیعی وافق مشتاق يك طبقه شاعر شیرین سخن در اصفهان برگرد آن استاد مشوق جمع آمدند که مجدد سبک قدمای اساتید نظم فارسی شدند و مشاهیر شعرای عهد فتحعلیشاه بیشتر از دست پروردگان و شاگردان این طبقه اند .

مشهورترین شعرای معاصر و شاگرد مشتاق که اکثر ایشان نیز اهل اصفهانند

- بقرار ذیلند : (۱) آقا محمد خیاط عاشق اصفهانی (وفاتش در ۱۱۸۱) (۲)
 آقا محمد تقی صهبا (وفاتش در ۱۱۹۱) . (۳) لطیفعلی بیگ آذریبگدلی
 (وفاتش در ۱۱۹۵) . (۴) سید احمد هاتف اصفهانی (وفاتش در ۱۱۹۸) .
 (۵) حاجی سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی (وفاتش در ۱۲۰۷) .
 (۶) ملا حسین رفیق اصفهانی (وفاتش در ۱۲۲۶) و غیرهم .

این جماعت که اکثر از اهل اصفهان بودند و یا مثل آذر و صهبا و صباحی مدتی از عمر شاعری خود را در آن شهر گذرانده بهدایت یا تقلید شعله و مشتاق قصاید و مثنویات و غزلیات شعری قدیم مخصوصاً سعدی را در نظم سرمشق خود قرار دادند و از سبک هندی بیگاری دست شستند ولی در همان بجزوه اقتدار این طبقه جدید از گویندگان باز جماعتی بودند که این طایفه را کج سلیقه و بقیده خود از جاده مستقیم منحرف می پنداشتند و زبان طعن در قدام دراز میکردند و صباحی در شکوه از این جماعت بدوست خود رفیق اصفهانی چنین مینویسد :

شکایتی است ز ابنای روزگار مرا	توئی بدرک وی الحق در این بساط حقیق
نچسته ره بطریقت ستاده در ارشاد	نبرده پی بحقیقت نشسته در تحقیق
رسانده بانک فضیلت بچرخ و نشناسد	سهیل راز سها و سهیل راز نهیق
بخضر طعنه و خود در میان وادی گم	بنوح خنده و خود در میان بحر غریق
زبان طعن گشایند در بزرگانی	که شعرشان بدو شعری بود بر تبه شقیق
ژششصد است فزون کارمیده اند بنخاک	که خاک مرقدشان باد رشک مشک سحیق
کسی نه ز اهل جهان منکر بلاغشان	چه از وضع و شریف و چه از عبید و عتیق
بصدق دعوی من عالمی گواه چو تو	سزد ز روح الامین بشنوی بر این تصدیق
نیارود بجز از خیر یاد این طبقات	میان معنی و لفظ آنکه میکند تطبیق
ز طرز و شیوه ایشان شود چو کس عاجز	برای خود کند اندیشه مخلصی زمضیق
نهد بشاعر دیرینه تهمت هذیان	دهد بگفته پیشینه نسبت تلفیق
.....
بود طریقه ما اقتضای استادان	پیاده را نرسد طعنه بر هداة طریق الخ.

غرض از این مقدمات اینست که سید احمد هاتف اصفهانی نیز یکی از جمله همین جماعتی است که ابتدا در اصفهان جزء حلقه ملازمان و شاگردان میر سیدعلی مشتاق بوده و بتبعیت و هدایت او در خط تقلید از سبک کلام فصحای قدیم کار می کرده و بعدها صاحب اسم و اعتبار مخصوصی شده است .

۲ - احوال هاتف

سید احمد هاتف نسبتاً از سادات حسینی است . اصل خاندان او چنانکه از تذکره نگارستان دارا و تذکره محمدشاهی برمیآید از اهل **اردوباد** آذربایجان بوده و در زمان پادشاهان صفوی از آن دیار با اصفهان هجرت کرده و در این شهر متوطن گردیده اند . تولد هاتف نیمه اول قرن دوازدهم بشهر اصفهان اتفاق افتاد و در آن شهر بتحصیل ریاضی و حکمت و طب پرداخته و گویا در این فنون از محضر میرزا محمد نصیر اصفهانی استفاده کرده و در شعر نیز مشتاق را راهنما و استاد خود اختیار نموده و در حلقه درس میرزا محمد نصیر و مشتاق با صباحی و آذر و صهبا دوستی و رفاقت تمام پیدا کرده و رشته این صفا و ووداد بین شاگردان مزبور و استادان ایشان از طرفی و بین صباحی و آذر و صهبا و هاتف از طرفی دیگر جز بمقراض اجل انقطاع پذیرفت چنانکه هاتف تا آخر عمر با میرزا محمد نصیر که در عهد کریم خان زند مقیم شیراز بود مکاتبه و مشاعره میکرد و پس از مرگ مشتاق به همراهی آذر و صهبا دیوان استاد خود را جمع آورد و در اواسط عمر بمصاحبت آذر و صباحی که در کاشان از ملاکین و صاحب ضیاع و عقار بود بوطن دوست شفیق خود صباحی رفت و سالها این سه یار جانی بمرافقت یکدیگر در آن شهر معزز و محترم میزیستند . از ماده تاریخهایی که در دیوان هاتف دیده میشود چنین برمیآید که این شاعر قسمت آخر عمر خود را در اصفهان و کاشان و قم بسر میبرد و غالباً بین این سه شهر در رفت و آمد و سفر بوده چنانکه در ۱۱۸۴ در قم سر میکرده در ۱۱۸۷ در اصفهان و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ در کاشان بوده و مرثیه دوست قدیم خود آذر را که بتاريخ ۱۱۹۵ فوت کرده ظاهراً در کاشان گفته و آخر عمر را بقم آمده و در اواخر سال ۱۱۹۸ در آن شهر مرحوم و بنحاک سپرده شده است .

حاجی سلیمان صباحی در مرثیه او میگوید :

سرخدان جهان افروز سید احمد هاتف
 که در نظم او آویزه گوش جهان بادا
 شب آمد روز عمرش راز دور آسمان ناگه
 چو شب پیوسته یارب تیره روی آسمان بادا
 بچشم همت او پست آمد عالم خاکی
 بقصر جنتش هر جا که عالتر مکان بادا
 چو تفسد از تف خورشید در روز جزا تنها
 بفرقش از لـوا عفو الهی سایه بان بادا
 بآیین دعا گفتا صباحی بهر تاریخش
 که یارب منزل هاتف بگلزار جنان بادا

سید احمد هاتف بقولی در ابتدای عمر در اصفهان بعلافی سر میکرده و سیدی کریم
 و خلیق بوده و مشرب عرفانی داشته است . بیش از این . از حال او اطلاعی بدست
 نیست . پسرش **سید محمد سحاب** از شعرای عهد فتحعلیشاه و از مداحان مخصوص
 آن پادشاه است ، تذکره بنام رشحات سحاب بنام فتحعلیشاه شروع کرد ولی با تمام نرسید
 دیوانش قریب ۵۰۰ بیت و سال فوتش ۱۲۲۳ هجری است .

۳ - اشعار هاتف

از سید احمد هاتف که بگفته معاصرین خود و سایر ارباب تذکره بعبری و فارسی
 هر دو شعر میگفته دیوان **کَرچکی** در دست است قریب به ۲۰۰ بیت از ترجیع بند و غزل
 و قصیده و مقطعات و رباعیات همه بفارسی . از اشعار عربی او نگارنده تاکنون هیچ ندیده‌ام
 و اگر چه صاحب آتشکده او را در نظم تازی باغراق ثالث اعشی و جریر میدانند ولی
 یقین است که هاتف بیش از قلیل مقداری شعر بعبری نسوده بوده که آنهم شاید
 بعلت عدم اعتنای مردم زیاد معمول و متداول نشده است .

قصاید هاتف که بتقلید اساتید قصیده سرای قدیم سروده روان و محکم است و خالی
 از مضامین لطیف نیست و از آنها یکی در مدح **هدایت خان** حکمران معروف گیلان است
 که معلوم میشود هاتف با او ارتباطی داشته و این هدایت خان پسر **حاجی جمال**

است که در سال ۱۱۶۳ یعنی در دوره فترت بعد از نادرشاه در گیلان اقتداری بهم رساند و بمعیت **حاجی شفیع** این ولایت را تحت استیلای خود آورد و در رشت مقیم شد .

در سال ۱۱۶۵ موقعیکه محمدحسنخان قاجار از مازندران بگیلان آمد آقاجمال را بحکومت گیلان باقی گذاشت و خواهر او را بزوجیت گرفت در سال ۱۱۶۶ آقاجمال بمکه رفت و در غیاب او بین محمدحسنخان و کریم خان و آزادخان افغان بر سر تصرف گیلان کشمکشها شد و آزادخان بالاخره در ۱۱۶۸ بر گیلان استیلا یافت. در اثنای این مخاصمات حاجی جمال از مکه بگیلان برگشت ولی در ۱۱۶۸ بقتل رسید . چهارماه بعد از قتل حاجی جمال محمدحسنخان قاجار بگیلان آمده قاتلین حاجی جمال را که از خوارین محلی بودند کشت و هدایت خان پسر خرد سال او را بحکومت گیلان منصوب نمود . هدایت خان اگرچه مدتی مطیع اوامر نظر علیخان زند دست نشانده کریم خان بود ولی از ۱۱۷۵ بعد مستقل شد و تا سال ۱۲۰۰ در گیلان استقلال داشت . در این سال لشکریان آقا محمدخان قاجار در جزیره انزلی او را بقتل رساندند و گیلان را مسخر خود ساختند .

غزلیات هاتف بیشتر تقلید غزلیات شیخ و خواجه است و غالب آنها لطیف و حاوی مضامین عاشقانه دلکش است و حق اینست که بعضی از ادبیات هاتفر باسانی نمیتوان از ادبیات شیخ و خواجه مشخص کرد .

شاهکار جاوید هاتف پنج بند ترجیع اوست که او را در میان شعرای فارسی زبان صاحب اسم و رسم و اعتبار شایانی کرده و این ترجیع بند عاشقانه و عارفانه هم از جهت اسلوب کلام و صحت ترکیب الفاظ و هم از لحاظ معانی و مضامین لطیف نظر عموم ارباب ذوق را جلب کرده و هاتفر را از عموم شعرای همعصر خود مشهورتر نموده است دیوان هاتف در ایران اول بار بسال ۱۳۱۷ هجری قمری بچاپ سنگی و بقطع کوچک در طهران بطبع رسیده (در ۱۲ صفحه) و بار دوم کتابخانه خاور در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی چاپی سربی از آن در ۸۸ صفحه منتشر کرده که نسبت بچاپ اول بسیار مغلوظ است با مقدمه ای بقلم آقای رشید یاسمی .

بعضی از غزلیات هاتف را **ژوانن Jouanin** مستشرق فرانسوی و بعضی دیگر را **دفره مری Defèremery** بفرانسه ترجمه کرده و در مجله انجمن آسیائی پاریس بسال ۱۸۲۷ و ۱۸۵۶ میلادی منتشر ساخته اند و یکی از مستشرقین انگلیسی نیز در کتابی که

بنام يك قرن غزل فارسی (۱) در سال ۱۸۵۱ میلادی انتشار داده بعضی از غزلیات هاتف را بانگلیسی برگردانده است .

ترجمه بنده معروف هاتف را مستشرق معروف فرانسوی **نیکولا A. L. M. Nicolas** قنصل فرانسه در از میر بسال ۱۸۹۷ بفرانسه ترجمه کرده و در طی رساله که بعنوان : خدا و شراب در اصطلاح شعرای فارسی زبان (۲) انتشار داده گنجانده است . سلمان عسکر اوف از ادبای باکو نیز بسال ۱۳۳۱ هجری قمری رساله کوچکی بترکی در ۲۳ صفحه در شرح حال هاتف و ترجمه بند او نوشته و آنرا در تقلیس طبع کرده است با شرحی از لغات مشکاه آن بترکی .

۴ - هاتف و صباحی و آذر

در شرح حال هاتف چنانکه اشاره کردیم یکی از مطالب بسیار دلکش شرح دوستی صادقانه آن شاعر است با دو دوست جانی همذوق خود صباحی و آذر . دیوان این سه شاعر هر کدام حاوی مکاتباتی است که این سه گوینده رفیق بشعر با یکدیگر میکرده و مراثی که هاتف و صباحی پس از فوت آذر از او گفته اند . هاتف قصیده دارد خطاب بآذر که در ص ۱۶ - ۲۵ دیوان حاضر طبع شده و دو مکتوب از او خطاب بصباحی در دست است یکی مندرج در ۳۲ - ۳۶ از متن حاضر دیگری در ص و این دومی از بهترین و لطیف ترین گفته های آبدار هاتف است . در مکتوب اول هاتف از شغل طبابت خود و سفلگی و رذالت همکاران خویش شکایت میکند و در طی آن میگوید :

که سپهرم ز واژگون کاری	از شکایات من یکی اینست
چاکران مراست بیزاری	داده شغل طبابت و زین کار
با فرومایگان بازاری	فلک نیاز کرده ناچارم
کار عیسی کشد بیطاری	که گمان داشت کز نزول دهر

صبحاحی در جواب هاتف و تأسف بر فوت آذر گوید

(1) A century of persia ghazas. London 1851

(2) La Divinité et le vin chez les poètes persans.

Marseille 1897

ای جهان سخن مسخر تو
 سرنگون گشت رایت فصحا
 داد مولود مصطفی بحرم
 بتو آوردمی خود ایماں من
 مصحف پاک را نیساوردی
 معجز خامه ترا حاسد
 گو شیبهی کجا اگر دانی
 بحر عمان چو طبع تو نبود
 هر دو بخشند درو گوهر لیک
 بساط فلک بامیدی
 قرص ماه و سیکه خورشید
 دل ز دست نبرد شاهد دهر
 برد هر جا دلی ز غم ویران
 گر معارض نشستی افلاطون
 گر فتادی ارسطوت از پی
 ای که شاید ز شوق مقدم تو
 تا توانی تو ناتوانان را
 چون دهد دل تو را که با قدرت
 گر بانبازی تو لاف زنند
 جلوه گر در حلق جمادی چند
 خود پرستان که باقیه ار باشند
 در جدل با مسیح نپذیرد
 کینه ور چون یلان قبیحی
 تاج بر سر نه و خراج طلب
 میکنندش ز بیم مرگ هلاک

گر چه منسوخ شد جهاننداری
 با وجود تو در جهان آری
 عزی ولات را نگونساری
 کاز سخن معجزی عیان داری
 گر بجد تو حضرت باری
 گر دهد نسبتش بسحاری
 گو نظیرش کدام اگر داری
 در در افشانی و گهر باری
 این باسانی آن بدشواری
 که تو گاه سخا بدست آری
 درهمی می کنند و دیناری
 با همه دلبری و مکاری
 دست لطف تو کرد معماری
 با تو میدید زرد رخساری
 می نیاسودی از طلب کاری
 تن مسیحا دهد به بیماری
 چاره می بایدت بناچاری
 بر دل خسته دست نگذاری
 مشتی از سفلیگان بازاری
 لیکن از حلیه هنر عاری
 آگه از شیوه پرستاری
 خر دجالشان بیطاری
 عشوه گر چون بتان فرخاری
 تیغ بر کف نه و بخونخواری
 هر که اندک تیش شد حاری



مهر تابنده را چه غم که کند
 نتوانند قدر عیسی را
 هر که بر خر نهاد پالانی
 رفت تا (آذر) از جهان که دراو
 از سموم تموز یاد دهد
 در گلویم گره کند گریه
 نوك خارم خلاند اندر چشم
 شوم در گوش من چو نوحه بوم
 دایم آینه دلم در زنگ
 پاره های جگر فرو ریزد
 شاید از جوهر لطیف هوا
 نه نشاطم بنظم خاقانی
 بلبل خامه ام فرامش کرد
 هر چه از درد دل تورا گفتم
 توئی اناز من در این ماتم
 هر دو زاریم ازین غم و باید
 یتکی چند کردم از موزون
 عیسی از وی چو بنگری باید
 عرض دانشوری بحضرت تو
 پیش لقمان و دعوی حکمت
 تا که عزت بود در آزادی
 دوستان ترا بود عزت

این بود مختصری از احوال سید احمد هاتف که بعجله
 بر حسب امر دوست فاضل و شاعر استاد حضرت آقای وحید دستگردی
 مد ظله که اینک بار دیگر دیوان هاتف را بزیور طبع می آرایند جمع
 آوری گردید.

عباس اقبال

۲۴ اسفند ۱۳۱۲